

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

در جلسه گذشته، آیات ۹۷ و ۹۸ سوره مبارکه مؤمنون بررسی شد: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ». این آیات به وسوسه‌های شیاطین اشاره دارند، اما با توجه به عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نمی‌توانند به معنای وسوسه درونی در قلب ایشان باشند. «همزات الشیاطین» به شرک، کفر و تکذیب‌های مشرکان نسبت به رسالت پیامبر معنا شده و به تحریکات و اغواگری‌های دشمنان ایشان اشاره دارد.

همچنین، عبارت «وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» به پناه بردن از اجتماع و حضور کفار و مشرکان تعبیر شد که با تحریک شیاطین، موافقی در برابر رسالت پیامبر ایجاد می‌کردند. نتیجه‌گیری شد که این آیات بیشتر ناظر به تهدیدات خارجی و اغواگری‌های مشرکان است، نه وسوسه‌های درونی، و به اهمیت پناه بردن به خداوند از شر این دشمنی‌ها تأکید دارد.

بیانات حضرت استاد در مورد وفات حضرت ابی طالب (علیه السلام) و عید مبعث

قبل از شروع بحث، مناسبت سالگرد وفات ابوطالب، والد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام را که حق بسیار بزرگی بر اسلام و مسلمین دارد، گرامی می‌داریم. مسلمان‌ها باید توجه به مقام و منزلت او داشته باشند و این شخصیت مؤثر در تاریخ اسلام را گرامی بدارند. از خدای تبارک و تعالی مسألت می‌کنیم که او را در درجات والایی در کنار پیامبر و آل پیامبر قرار بدهد.

همچنین، مبعث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که فردا مصادف با این مناسبت است، را گرامی می‌داریم.

مبعث پیامبر شاید مهم‌ترین تجلی خدا بر بشر بود و مهم‌ترین عنایت خدا بر بشر در استمرار فرستادن انبیای گذشته است، یعنی پیامبری را فرستاد که خاتم انبیا باشد و کتابی را فرستاد که معجزه دائمی باشد. بحث اینکه بعداً کتابی فوق این کتاب بیاید یا پیامبری فوق این پیامبر بیاید، اصلاً معنا ندارد و امکان وقوعی ندارد. این خودش منّت بزرگی است و لذا تعبیر خدای تبارک و تعالی این است که «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» [1]، این منّت است و خدا بر بشر منّت می‌گذارد که منّت آن نعمت بسیار عظیم را می‌گویند. این منّت را خدا برای بشر گذاشته و این جهت کاملاً روشن است که اسلام یک دین همیشگی و جاودانی است و این کتاب باید همیشه محور برای بشریت باشد. البته روی آن مبنایی که امام دارد: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، حالا این «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» از باب این است که آن‌هایی که می‌پذیرند و توجه به این نعمت پیدا می‌کنند. و الا خدای تبارک و تعالی پیامبر را «كَافَّةً لِلنَّاسِ» فرستاده، روی مبنای خطابات قانونیه «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» خصوصیتی ندارد.

این کتاب همیشگی است و شکر این نعمت به این است که ما همیشه سر سفره همین کتاب باشیم. شکر این نعمت این است که ما دست در این کتاب نبریم و به فکر و رأی خودمان این کتاب را تفسیر نکنیم. این کتاب را طبق آن ضوابطی که مسلم است، تفسیر کنیم که از ضوابط مسلم، یکی تفسیر القرآن بالقرآن است و یکی هم تفسیر القرآن بالروایات است. این دو تا مسلم هستند. یعنی واقعاً وقتی انسان ادله را ملاحظه می‌کند، فهم قرآن یا منبعش خود قرآن است، با ارجاع متشابهات و محکمت.

مبعث باید موجب احیای قرآن شود. در این روز بزرگ، حوزه‌ها، مراکز علمی، مردم و هر کسی باید به سهم خود این کتاب الهی را مطرح کرده و آن را احیا کند. شکر مبعث به این است که ما ارتباط خود را با قرآن تقویت کنیم و باورهایمان نسبت به این کتاب عظیم بیشتر شود. اگر ما در این جهت توجه نکنیم، شکر واقعی مبعث محقق نخواهد شد. باید احساس احتیاج‌مان به قرآن بیشتر شود و ارتباط‌مان با آن عمیق‌تر گردد.

گاهی اوقات می‌گوییم قرآن نور است، ثواب دارد و حتی نگاه کردن به آن ثواب دارد، اما این‌ها تنها مراتب نازل‌تر قرآن هستند. قرآن باید موجب تحول در انسان شود. اگر ما طلبه‌ها بخواهیم در خود تحول ایجاد کنیم، راهش تمسک به قرآن است، فهم آن و کنار هم قرار دادن آیات برای استفاده از مطالب مهم آن. به عنوان مثال، در همین بحث عصمت که اخیراً داشتیم، آیات قرآن نکات مهمی را روشن کرد که تأثیر زیادی در اعتقادات و روش علمی ما داشته است. این‌گونه استفاده‌ها باید در رأس امور در روز مبعث قرار گیرد.

بیان ادله روش تفسیری قرآن به قرآن

من در یکی از سخنرانی‌هایی که به مناسبت سالگرد مرحوم علامه طباطبائی (رضوان‌الله تعالی علیه) داشتم، به نکته‌ای اشاره کردم که برخی گمان می‌کنند دلیل اعتبار نظریه «تفسیر القرآن بالقرآن» تنها وجود یک روایت است. آن‌ها می‌گویند ما چنین روایتی نداریم که بگوید: «القرآن یفسر بعضه بعضاً»، در حالی که مضمون این سخن در روایات آمده است. باین‌حال، نظریه مرحوم علامه بر چند دلیل استوار است و یکی از مهم‌ترین دلایل آن، آیه‌ای از قرآن است که می‌فرماید: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ». سپس بیان می‌کند که این آیات محکم، «ام الكتاب» هستند.

معنای «أم» این است که سایر آیات باید به محکومات برگردند؛ اگر چنین ارجاعی نباشد، مفهوم «ام الكتاب» بی‌معنا می‌شود. همین آیه به روشنی نشان می‌دهد که متشابهات باید به محکومات ارجاع داده شوند. در اینجا نقش تفسیر القرآن بالروایات نیز روشن می‌شود، چراکه ائمه (علیهم‌السلام) هستند که می‌توانند تشخیص دهند کدام آیه محکم و کدام متشابه است و راهنمایی لازم را به دیگران ارائه دهند. البته عالمان و پژوهشگرانی که در علم تلاش بسیاری کرده‌اند، می‌توانند مواردی را دریابند، اما فهم کامل و دقیق تمام قرآن تنها در اختیار معصومین است.

«تفسیر به رأی» و ضابطه آن

باید از «تفسیر به رأی» پرهیز کرد. تفسیری که نه شاهد قرآنی، نه شاهد روایی و نه شاهد عقلی داشته باشد، به‌عنوان تفسیر به رأی شناخته می‌شود. البته ما «تفسیر قرآن بالعقل» نیز داریم، اما منظور از عقل، عقل قطعی، سلیم و مسلم بدون هیچ شبهه‌ای است.

برای مثال، برخی می‌گویند آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» [2] فقط مربوط به زمانی بوده که زنان در خانه می‌ماندند و در فعالیت‌های اقتصادی مشارکت نداشتند. یا درباره آیه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» [3] گفته می‌شود این حکم مربوط به گذشته بوده که در شرایط قبیله‌ای، افراد زیادی به‌خاطر قتل یک نفر کشته می‌شدند و خداوند با حکم «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» این رویه را اصلاح کرده است، اما این حکم برای همه زمان‌ها نیست. چنین تفاسیری که نه شاهد قرآنی، نه شاهد روایی و نه شاهد عقلی دارند، مصداق بارز تفسیر به رأی هستند.

اگر بخواهیم برای «تفسیر به رأی» یک ضابطه ارائه دهیم، باید بگوییم که تفسیر به رأی به آن تفسیر گفته می‌شود که نه شاهد قرآنی دارد، نه شاهد روایی و نه شاهد عقلی. به عبارت دیگر، هر تفسیری که بر مبنای استدلال‌های شخصی و بدون پشتوانه‌ای از آیات قرآن، روایات معتبر و یا عقل صحیح و قطعی باشد، تفسیر به رأی محسوب می‌شود. متأسفانه در عصر حاضر، این‌گونه تفسیرها رواج بیشتری پیدا کرده‌اند.

بررسی روایتی از عامه در شبهه به عصمت مطلقه

روایتی مشهور در کتب معتبر اهل سنت مانند صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند ابی داود و دیگران نقل شده است که شبهاتی نسبت به عصمت مطلقه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در پی دارد، این روایت در منابع روایی شیعیان نیامده است.

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى وَقُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَأَبُو الرِّبِيعِ الْعَتَكِيُّ. جَمِيعًا عَنْ حَمَّادٍ. قَالَ يَحْيَى: أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي بَرْدَةَ، عَنْ الْأَغَرِ الْمَزْنِيِّ، وَكَانَتْ لَهُ صَحْبَةٌ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ «إِنَّهُ لِيَغَانِ عَلَى قَلْبِي. وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، فِي الْيَوْمِ، مِائَةَ مَرَّةٍ».[4]

این روایت به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ اولین قسمت بیان می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از غینی که بر قلب ایشان وارد می‌شود، خبر می‌دهند. واژه «لیغان» به معنای غبار یا پوششی است که گاهی بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌آید، که می‌تواند به معنای شک و شبهات باشد. سپس در بخش دوم روایت، پیامبر می‌فرماید که هر روز صد بار استغفار می‌کنند.

سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا این دو قسمت روایت به هم مرتبط هستند؟ به نظر می‌رسد که این دو بخش ارتباط دارند؛ یعنی وقتی که پیامبر از غیبی که بر قلب ایشان وارد می‌شود، صحبت می‌کنند، سپس ذکر استغفارهای روزانه به عنوان راهی برای دفع آن غبار و بازسازی دل می‌آید. همچنین، در بعضی نسخه‌ها این تعداد به هفتاد بار تغییر کرده که ممکن است به استغفارهای خاص شبانه و نماز شب اشاره داشته باشد. بنابراین، استغفار پیامبر در این روایت به نوعی پاسخی به این غبار بر قلب است، و ارتباط این دو بخش قابل توجه است.

بررسی معنای لغوی «غین»

ابتدا می‌بایست معنای لغوی «غین» را بررسی کنیم؛ آیا بین «غین» و «غَین» (به معنای ابر) تفاوتی وجود دارد، برخی مفسران معتقدند که «غَین» و «غَین» معنای واحد دارند، به این صورت که گاهی یک غبار مانند ابر، نور خورشید را محدود می‌کند، به گونه‌ای که مانع نفوذ کامل آن نمی‌شود، بلکه تنها شدت آن را کاهش می‌دهد. این غبار بر قلب انسان نیز وارد می‌شود و به نوعی تأثیراتی مشابه به محدود کردن درک و نور معنوی بر آن دارد. بر اساس این دیدگاه، «غَین» و «غَین» از نظر معنایی مشابه یکدیگرند.

قبل از پرداختن به احتمالات مختلف در این باره، ابو معاذ نحوی در آثار خود درباره حالات مختلف قلب انسان بیان کرده است [5] که شامل «رین»، «طبع» و «قفل» می‌شود. وی در اینجا به «غین» اشاره نکرده است. در تفسیر «رین»، او گفته است که «رین» زمانی ایجاد می‌شود که گناهان فرد به حدی برسد که قلب او سیاه گردد، همان‌طور که در آیه شریفه قرآن آمده است: «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» [6]. پس از «رین»، او به «ختم» اشاره کرده است که در آن حال، قلب فرد به طور کامل مهر می‌شود: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» [7]. او سپس به مرحله‌ای بالاتر از «ختم»، یعنی «قفل» اشاره می‌کند، که به معنای بسته شدن کامل قلب است: «أُمُّ عَلَى قُلُوبِهِمْ أَقْفَالُهَا» [8]. این مراتب نشان‌دهنده شدت‌های مختلفی از موانع معنوی بر قلب انسان هستند که به تدریج از «رین» به «ختم» و سپس به «قفل» می‌رسند.

فرض بر این است که این روایت صحیح باشد، چرا که بر اساس مبانی رجالی اهل سنت، این روایت صحیح و سند آن معتبر است، هرچند در کتب قدما ظاهراً ذکر نشده است.

یکی از معانی «غین» این است که قلب انسان تحت تأثیر یک غبار یا پوشش قرار می‌گیرد. [9] همچنین، برخی گفته‌اند که «غین» به معنای سکینه‌ای است که بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌آید. در اینجا، «سکینه» به معنای سکون و توقف است؛ یعنی زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاهی اوقات اظهار عبودیت نمی‌کرده است. به عنوان مثال، هنگامی که مشغول رسیدگی

به امور مردم بوده، هرچند آن کار به خودی خود عبادت به شمار می‌رفته است، ولی در لحظه‌ای که به طور ظاهری در حال انجام عبادت نبوده، «غین» به همین معنا بوده است.

قاضی عیاض از کتب اهل سنت احتمالاتی در مورد معنای «غین» بیان کرده است. او می‌گوید که احتمال دارد «غین» به معنای حال خشیت و تعظیمی باشد که بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) غلبه می‌کند. این معنا بر خلاف معنای قبلی است که اشاره به غباری بر قلب داشت. در این تفسیر، «غین» به حالت تعظیم و خشیت از خداوند اشاره دارد. در این صورت، استغفار پیامبر به معنای شکرگزاری است.

در احتمال دیگر، قاضی عیاض می‌گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حال ترقی از مقامی به مقام بالاتر بوده و از مقام قبلی خود استغفار می‌کرده است. در معنای سوم، «غین» به غشا یا پوششی اطلاق می‌شود که قلب را می‌پوشاند ولی مانع از رسیدن نور نمی‌شود، مشابه به غشایی که بر جنین در رحم قرار دارد.

چند احتمال دیگر نیز مطرح شده است. یکی از آن‌ها این است که «غین» به نگرانی‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آینده امت اشاره دارد، به ویژه نگرانی‌هایی که در مورد بنی‌امیه و تأثیرات آن بر اسلام وجود داشت. در این حالت، استغفار پیامبر به نفع امت و برای آن‌ها بوده، نه برای خود.

همچنین گفته شده است که «غین» می‌تواند به فطرات و غفلات از ذکر خداوند اشاره داشته باشد، حالتی که در آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ذکر دائمی خداوند غفلت می‌کرده است و برای این غفلات استغفار می‌کرده است. در نهایت، یکی دیگر از احتمالات این است که «غین» به نورهایی اشاره دارد که بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌آید، نه به توده‌هایی از غبار. در برخی موارد، این «غین» به حدیث نفس و افکار درونی اشاره دارد. این احتمالات در کلمات مختلف آمده است و برخی از آن‌ها قابل جمع هستند.

نظر حضرت استاد در تبیین روایت

ما باید این روایت را در ذیل محکمات قرآن و روایات تفسیر کنیم. اولاً، «لیغان علی قلبی» به معنای وسوسه شیطان نیست. نباید کسی این روایت را به این معنا تفسیر کند که شیطان بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) وسوسه می‌کند و پیامبر نیز با پناه بردن به خدا و استغفار از آن غفلت و نفوذ شیطان رهایی می‌یابد. بلکه «لیغان» مطابق با احتمالاتی که قاضی عیاض ارائه داده است، می‌تواند به معنای انتقال از یک مقام به مقام بالاتر باشد. به علاوه، ممکن است این عبارت به نگرانی‌هایی که پیامبر نسبت به امت اسلامی در آینده داشته‌اند اشاره کند. مشابه آنچه که در آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» آمده است، که در آن شیطان وسوسه‌هایی می‌کرد که مانع از تحقق اهداف پیامبر می‌شد. در این روایت نیز می‌توان گفت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگرانی‌هایی از آینده امت داشتند و برای این امت استغفار می‌کردند.

در برخی تفاسیر، «غین» به معنای دلشوره نیز آورده شده است. به این معنا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگرانی‌ها و دلشوره‌هایی نسبت به آینده امت داشتند. این دلشوره‌ها به دلیل اخباری بود که جبرئیل به پیامبر می‌داد. بنابراین، باید از تفسیر این روایت به معنای وسوسه شیطان پرهیز کرد و آن را در راستای نگرانی‌های پیامبر از آینده امت و شرایط آن در نظر گرفت.

تبیین روایات روح القدس

در روایات آمده است که انبیا و معصومین دارای پنج روح هستند. این موضوع از محکمات روایات است زیرا در روایات هم محکمات و هم متشابهاتی وجود دارد، همانطور که قرآن نیز محکم و متشابه دارد. در جلد اول کتاب کافی روایتی با سند معتبر در این خصوص نقل شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ ع وَخَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ أَيْدُهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ وَأَيْدُهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَيْدُهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَأَيْدُهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَرَهُوا مَعْصِيَتَهُ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَيجيئونَ وَجَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَأَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَيجيئونَ. [10]

در این روایت، امام صادق (علیه السلام) به جابر می‌فرماید: «خداوند مردم را به سه دسته خلق کرده است، همان‌طور که در قرآن آمده است: «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً» [11]. پس «اصحاب المیمنة» کسانی هستند که در راستای خیر قدم برمی‌دارند، و «اصحاب المشئمة» کسانی هستند که در مخالفت با حق قرار دارند، و «السابقون» کسانی هستند که به مقام قرب الهی نائل می‌شوند.

در ادامه می‌فرماید که «السابقون» در واقع رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و کسانی هستند که در کمال نزدیکی به خداوند قرار دارند. این افراد پنج روح دارند که در آنها تجلی کرده است؛ روح القدس که از آن بهره‌مندند و این روح در دیگر انسان‌ها وجود ندارد. این روح به آنها کمک می‌کند تا واقعیات را بشناسند، به‌گونه‌ای که در روایات آمده که با روح القدس می‌توانند آنچه را که زیر عرش و روی زمین است درک کنند.

در ادامه روایت آمده است که دیگر ارواح این افراد شامل: روح ایمان است که به‌واسطه آن، آنها به مقام خوف از خدا می‌رسند؛ روح قوت که به‌واسطه آن، توانایی اطاعت از خدا را دارند؛ و روح شهوات که آنها را به اشتیاق برای اطاعت از خدا و بیزاری از معصیت خدا سوق می‌دهد.

یکی از ویژگی‌های مهم روح القدس که در چندین روایت ذکر شده این است که روح القدس هیچ‌گاه نمی‌خوابد و از آن غفلت نمی‌کند. بنابراین، اگر این افراد به روح القدس مویذ باشند، چطور ممکن است سهو یا خطا کنند؟ روح القدس همیشه بر آنها احاطه دارد، مانند نفس که تا زمانی که انسان زنده است، با اوست و هیچ‌گاه از او جدا نمی‌شود. بنابراین، نسبت دادن سهو به معصومین به هیچ‌وجه منطقی نیست.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] قرآن: سوره آل عمران، آیه 164.

[2] همان، سوره نساء، سوره 11.

[3] همان، سوره بقره، آیه 179.

[4] مسلم بن حجاج - عبدالباقی، محمد فؤاد، «صحیح مسلم»، ج 4، ص 2075.

[5] و قال أبو معاذ النحوي: الرِّينُ أَنْ يَسُوذَ الْقَلْبُ مِنَ الذَّنْبِ، وَ الطَّبَعُ أَنْ يُطْبَعَ عَلَى الْقَلْبِ، وَ هُوَ أَشَدُّ مِنَ الرِّينِ، قَالَ: وَ هُوَ الْخَتْمُ، قَالَ: وَ الْإِقْفَالُ أَشَدُّ مِنَ الطَّبَعِ، وَ هُوَ أَنْ يُقْفَلَ عَلَى الْقَلْبِ؛ وَ قَالَ الزَّجَاجُ: رَانَ بِمَعْنَى غَطَّى عَلَى قُلُوبِهِمْ. يُقَالُ: رَانَ عَلَى قَلْبِهِ الذَّنْبُ إِذَا غُشِيَ عَلَى قَلْبِهِ (ابن منظور، محمد بن مكرم، «لسان العرب»، ج 13، ص 93).

[6] «قرآن کریم»، سوره مطفین، آیه 14.

[7] همان، سوره بقره، آیه 7.

[8] همان، سوره محمد، آیه 24.

[9] غَيْنَ عَلَى كَذَا: أَيُ غُطِّيَ عَلَيْهِ. وَ فِي الْحَدِيثِ: « [إِنَّهُ] لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي». (جوهری، اسماعیل بن حماد، «الصحاح»، ج 6، ص 2175).

[10] کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی (اسلامیه)»، ج 1، ص 272.

[11] «قرآن کریم»، سوره آل عمران، آیه 143.

منابع

علاوه بر قرآن.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، 1414.

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دار العلم للملایین، 1376.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (اسلامیه)، تهران، دار الکتب الإسلامیة، 1363.

مسلم بن حجاج - عبدالباقی، محمد فؤاد، صحیح مسلم، قاهره، دار الحديث، 1412.